

و الحاح بسیار جواب داد که چیزی از علوم دین بخوان ار گفت
 که این کتاب هم از علوم دینی است که موقوف علیه است از روی
 حرارت جذبه فرمود که چگونه موقوف علیه علم دین باشد کتابی
 که اول بحثی که در آن کرده اند این است که مصنف حمد خدای
 عز و جل را در خطبه ترک داده از جهت کسرنفص - او سرید هر
 سبیل ندرت گرفتاری و شغل نگفتی و تلقین نکردی و از جمله
 برگزیدگان او شیخ حاتم گوپاموی بود که او را از ملک طلبه علم که
 در خانقاه قاضی مبارک بودند انتزاع نموده با خود همراه گرفته بود
 بجهت تعلیمی خاطر گاهی سبقی باو میگفت و گاهی او را کتابی
 میداد و مشغولیهایی دیگر میدفرمود تا با خود رام ساخت و گاهی
 دستاری و کفشی و جامه می بخشید و قاضی و طالبان دیگر چون
 این عنایات می دیدند بر شیخ غبطه می بردند حضرت شیخ
 متفلس شده میدفرمود که چه توان کرد خدای تعالی این چنین
 خولامده که حاتم را باین نامرادی و جامه پاره و کفش کهنه از فلاحیت
 نصیبه کرامت فرماید و جذب تمام و تصرف مالا کلام درو چنان
 کرد که در اندک مدت کار او بالائی گرفت و خطاب شیخ در بیان
 حقایق و معارف الهی انحصار بر او داشت و درین میان هبوط و صعود
 و زلات و ابتلاهای گوناگون هم شیخ حاتم را روی نمود و در همان
 نزدیکی که امتحانات خلافت و وراثت پیدا کرده بود سفر آخرت
 گزید و شیخ بارها بعد ازان بر زبان مبارک میراند که یک بنده
 خدا بود که گاهی سخن خدا یاد میکردم و می فهمید حالا که او
 نماند بکه گویم و در ایامیکه جامع این منتخب بملازمت شیخ

هیومت شیخ عبد الرزاق که هم خمر پورگ ایشان و هم خسر بوده در
 اکثر اوقات مخاطب بود و گاه گاهی بر سبیل ندرت باشیخ محمد
 نیز که ^(۲) خلف صدقعت و حالا مجاهد خلافت بوجود او آراخته است
 متوجه بودند و چون محمد حسین خان مرحوم که شمه از احوال
 او رقمزده کلک وقایع نگار گشته ارادت بحضرت شیخ داشت و فقیر
 را با او جهة و رابطه بود که بتقریر و تحریر و است نیاید زمانیکه
 لکهنو بجایگیر او مقرر شد در سنه نهصد و هفتاد و شش (۹۷۶)
 باتفاق سید اصغر بدائنی و قاضی مبارک گوپاسوی ملازمت شیخ
 را دریافت چنان دید که در اول ملاقات با هر کس کلمه منامب
 حال او بر زبان گذرانیدی و بغیر از حمدله و صلوة یا بحمله و هلمه
 یا تعوذ و بحمله و حوقله یا آیتی از کلام مجید یا حدیث یا
 سخنان مشایخ کبار مشغول بحرفی دیگر نگشتی و هر لحظه متوجه
 بجانب چپ شده چنان مینمود که گویا بعد از اذن و رخصت از
 حضرت جامعه سخن میکند و مجاز از جانبی ^(۳) و هنگام مصافحه بمید
 مشار الیه درود فرمود و با قاضی احمد سبحان الله و بفقیر بهم الله
 همبرین قیاس با هر کس چیز می گفت مقارن این حال پیش
 از آنکه تکلمی فرماید طالب علمی مفلوکی ابتری آمده دریافت
 او را اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گفته ملاقات دادند و در تفسیر
 آیه - کل شیء هالک الا وجهه - شروع نموده مخاطب شیخ عبد الرزاق
 را ساختند او همین آری و بی می گفت و گاه گاهی بطریق تلمیح

اشارت بچیزی می کرد و هیچکس دیگر را از دهشت و هیبت
 یارای دم زدن نبود و فقیر خود محو مطلق شده و تقصیرات خود را
 در نظر آورده می ترسید که مبادا احوال مکشوف ایشان شده باشد
 و جوهر این کس را بصحرائی ظهور آرزند و در کمین برخاستن از
 مجلس بود درین حین آن طالب علم پرسید که چرا نتواند بود که
 ضمیر و جبهه عاید بشی باشد چنانکه اهل معرفت گفته اند بمجرد
 استماع این سخن بر آشفتند و بشرک مبارک ایشان سرخ و زرد
 شده فرمودند که نه در اول دیدن این شیطان تعوذ گفته بودم و همان
 طور حقیقت شیطنت او ظاهر شد چون دانستند که مقصود او
 چیست بارها - لا حول و لا قوة الا بالله - گفتند و این بیت قصیده
 بوده خواندند که

• شعر •
 بِالْأُتْمَى فِي هَوَى الْعُدْرِيَّ مَعْدَرَةٌ • مَذِي الْيَدِكِ وَلَوْ أَنْصَفْتَ لَمْ تَلَمْ
 جذبه شیخ غالب شده فرمودند که او را از مجلس بر آورند و بعد
 از آن طلبیده استقامت دادند و حضار را از مشاهده این حال عبرتی
 عظیم روی نمود و آنشب در خانقاه بر من بدشوارچی تمام گذشته
 انتظار صبح برای نوار می بردم و نماز بامداد در اول صبح صادق
 زمانیکه بی چراغ روی یکدیگر در نظر نمی آمد بلکه گمان شب
 داشتم در ملازمت گذارده شد و وقت طلوع آفتاب از حجرة برآمده
 بر در مسجد ایستاده بمیان شیخ محمد امر باحضار ما حاضر بجهة
 ما سه کس فرمودند و من هر زمان بوعیلة میان شیخ محمد جهة
 گرفتن رخصت مضطرب بودم و حضرت شیخ مصحف در یکدست
 و نمک در دست دیگر بتقریبی تفسیر آیه کریمه - وَ اَعْتَدْنَا لَهُم

مَا امْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ - الايه مي فرمودند و در
 باب رخصت فقير افاض مي نمودند و بتقريبي حسين خان را
 كه آن زمان در پرگنه اعولى بود بخواهش تمام ياد نموده گفتند
 كه او توتنه منست و بمقتضاي جود ذاتي كه بهر كس از امير و فقير
 چيزي از زر نقد يا نمك يا غير آن مي بخشيدند بفقير يك تنگه
 لطف فرمودند و از جمله خوارقي كه دران مفر از ايشان ديد آن
 بود كه در راه انببتهي وقت رفتن ما سه كس بملازمت شيخ شخصي
 را بصورت گدايان بتهمت دزدي و راهزني گرفته جامهاي او را
 كشيده بودند و بنوعي خلاصي يانته همان ساعت بگدايي در
 ملازمت حضرت شيخ آمد و هرچند الحاح و زاري مينمود هيچ بار
 ندادند حاضران را از بسكه شيوه بدل از ايشان مشاهده کرده بودند
 عجب مي آمد بيگبارگي باعراض فرمودند كه اين دزد را به بينيد كه
 هم راه ميزند و هم گدايي ميگند و از مجلس رانندند و باعث حيرت
 مردم شد چون نيك نگاه كرديم شناختيم كه همان شخص بود كه
 مستحفظان راه بار متعرض شده بودند و مثل اين واقعه ديگر همان
 روز روي داد كه ذكر آن طولی تمام دارد و در صلح رمضان سنه
 مذكوره شبي همراه حسين خان از پرگنه بايلغار روانه انببتهي
 شديم و همگي سعي اين بود كه نماز بامداد در ملازمت شيخ
 گذارده شود و صبح دمیده بود كه از مه كروه راه امپان را پاشنه
 كرديم و انصوح فوت جماعت داشتيم و نزديك طلوع در انببتهي
 بمسجد شيخ رميديم همان زمان حضرت شيخ از خانه برآمده
 بتجريمه نماز پيوستند و فارغ شدند و گمان اين بود كه وقت نماز

باشد و بآن شرف مشرف شدیم و این امر برخلاف عادت بود چه همیشه نماز با صداد را وقتی میگذارند که در طلوع صبح صادق گمان داشتیم اتفاقاً در آخر همان روز در مسجد بیان تصوف میکردند و بیعتی چند از خواجه حافظ خواندند درین میان یکی از اصحاب حسین خان مرحوم پرهید که خواجه حافظ مرید که باشد فرمودند مرید خواجه نقشبند قدس الله روحه - و شخصی بتقریب پرهید که گوشت اصیپ بمذهب امام اعظم چون باشد فرمودند که امام اعظم خود گوشت اسب را خورده اند - و چون باین بیعت رسیدند که

• بیت •

صوفیان در رمی دو عید کنند • عنکبوتان مگس قدید کنند
 من هم از جهة اعتماد بر اخلاص خود که داشتم خالی ذهن پرسیدم
 که مراد از دو عید چه باشد این موال موافق مزاج نیفتاد برآشفند
 و فرمودند که این سخن را بایزید و جنید پرمک شبلی و منصور
 پرسد تو کجا و این پرهیدن از کجا و درین وادی افتاده
 سخنان بسیار بتقریب گفتند و من از خجالت سر پائین انداختم
 و نادم بودم و حسین خان انگشت حیرت بدندان گرفته هر زمان
 بجانب من میدید و یارانش همه متحیر ماندند ناگاه بطالع من
 غلغلۀ هلال مید برخواست به تهنیت و مصافحه مشغول شدند و
 بهمین بهانه ملول برخاسته نماز شام در خیمه که پهلوئی مسجد
 در باغی بود رفتم و از زندگی میر شدم چون حضرت شیخ اندرون
 رفته پیش مهمانان طعام کشیدند پرهیده اند که فلانی کجاست
 شیخ محمد خلف صدق ایشان جواب داده که از مور آن گستاخی

نتوانست در مسجد بود رفت و بجماعت هم حاضر نشد از پیش
 خود طعام و حلوا به تبرک فرستادند و فی الجمله تسلی روی
 نمود و امید رازی عفو شد به حجره گاه حسین خان بجهت اقامت
 عید بلکهنو رفت و من تنها در انبیتهی ماندم حضرت شیخ نماز
 عید را در مسجد گذاردند و بعد از فراغ بدرس کتاب عوارف پرداختند
 درین اثنا شیخ محمد بشفاعت برخاسته استعفا می تقصیر فقیر نمود
 مرا طلبد اشتمک و از درس بازمانده بتوجه تمام التفاتها فرمودند و
 چون با چشمی پر آب سر بر قدم ایشان نهادم در کنار گرفته فرمودند
 که مرا در دل کینه و عداوتی باکس نیست هرچه میگویم از برای
 نصیحت و ارشاد عباد امت و چون رسول الله صلی الله علیه و سلم
 هرگز دشنام میدهم نتیجه تحمیل میدهد و اگر بر کسی لعنت هم
 میفرستم کار رحمت میکند و کلاه محبت از سر مبارک فرود آورده بمن
 بخشیدند و در حجره که در دهلیز بود تنها بردند و فرمودند بحضور
 من وضو ساز و دو رکعت نماز بگذار بحالتی عجب گذاردم فرمودند
 که مردم مرا میگویند که بطالبان تلقین نمیکند من چه تلقین
 کنم تلقین وار شاد من همین است که لسان ذاکر و قلب شاکر -
 و چون بحرمواج زخار در تموج در آمدند و بر زبان راندند که ماند
 و بود تلقین و طالبان و مالکان بص ست و دران حال برخلاف روش
 شیخ دو درویش هندی از بیرون در نغمه سرود هندی باوازی
 حزین خراشیده میکردند و حال بر من از تاثیر آن وقت متغیر شد
 باین تقریب فرمودند که صحابه کبار رضی الله عنهم چون اعراب
 نو مسلم را میدیدند که بشنیدن قرآن مجید وقت بسیار میکردند

برخود افهوس میکردند و امیرالمومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه میفرمود که کذا نحن امثالکم ثم قصت قلوبنا - ای تمکنت و استقدرت قلوبنا بحيث صارت کلا حجار فی عدم التلویین - فقره چند خواندند که اصلاً آشنای گوش نبود و این دعا را اجازت فرمودند تا همیشه میخوانده باشم - که اللهم انی اعوذ بک من الصمم و البکم و الجنون و الجذام و البرص - و چون رخصت گرفته بلکنه آمده چند روزی در آنجا رحل اقامت انداختم گاهی نمک که اکثر اوقات در مجالس در دست گرفته آنرا می لبسیدند و این حدیث می خواندند که الملیح دواء لسبعین داء الا العمام - و گاهی برنج خاص^(۴) و گاهی کوزه سفالین و غیر آن بفقیر میفرستادند و برادر خرد مرا که شیخ محمد مرحوم باشد در زمرة اهل ارادت و بیعت در آوردند او در اندک مدت همین توجه حضرت شیخ ملکی ملکات و ریاضت پیشه گردیده و اکثر اوقات روزه طی نگاه میداشت و بتلاوت قرآن مجید و اذکار و دعوات و نوافل صرف اوقات میگذراند چنانکه یکساعت از عمر گرامی او ضایع نمی شد و چون من ببطالت نمیگذشت

در حق گلاب و گل حکم ازلی این بود

کین شاهد بازاری و آن پرده نشین باشد

و در همان ایام از عالم رحلت گزید و یقین است که ایمان به سلامت پرده معتکف روضه رضوان شده باشد من شریف حضرتش از

هشتاد متجاوز گشته در آن سن و سال هم توالد و تنامل ازو میشد
و رحلت از ازیں رباط فنا در سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه بود *

شیخ بهیکن

کاکری که قصبه ایست از توابع لکنه و اعلم العلمای روزگار و
متورع و متشرع و در تقوی امام اعظم ثانی بود سالها بدرس و
افاد خلایق اشتغال داشت حافظ کلام مجید به هفت قراءت بود و شاطبی
را درس میدفرمود و خلافت از میر سید ابراهیم ایرجی قدس الله
روحه داشت که اعلم العلمای روزگار خود بود و هرگز سخن تصوف
در مجالس نمیگفت مگر در خلوت با صحرا مان راز- و سخن ویست
که اگر نکتۀ توحید بر علانیه گویند رجعت برگزینند یا بر اهل عالم
کند سرود نشنیدنی و بظاهر منع فرمودی اولاد و احفاد بهیبار
صاحب کمال دارد که همه بحلیۀ صلاح و تقوی و دانش و علم و فضایل
آراسته بودند جامع این منتخب در صحبت محمد حسین خان مرحوم
در لکنه بملازمت آن بزرگوار مشرف شد ماه مبارک رمضان بود که
شخصی کتابی از علم منطق آورد تا هبوق فرماید فرمود کتابی
از علوم دینی باید خواند وفات شیخ در سنه نهصد و هشتاد و یک
(۹۸۱) بود *

شیخ سعدی

نیز از مشایخ عظام امت خلافت از پدر بزرگوار خویش شیخ
محمد روح الله رحمه داشت و شیخ محمد شرحی فارسی بر شاطبی
نوشته قریب بهفتاد جزو و خلف مدتش شیخ سعدی صاحب

وجد و حالت قوی بود و ظاهر و باطن مصفا داشت و دایم منبسط
و منشرح بودی و خوش وقت و آزاد زیستی بیکی از احباب در رقه
هنگام رداغ نوشته بود * * * * *
دیدم سعدی و دل همراه تست * تا نه پنداری که تنها میروی
وفاتش در حقه (۱۰۰۲) اثنی و الف بود *

صید تاج الدین

از خلفای شیخ محمد غوث است صاحب دعوت اسماء بود و
در ریاضت و فقر و توکل شانی داشت و صاحب بذل و ایثار بود
در لکنو آمده بود و خیلی از مردم شرف صحبت او دریافته رتبه
ارشاد یافتند و همانجا درگذشت *

شیخ محمد قلندر لکنوی

اوایل حال در زمان سلطان ابراهیم لودی بعد از اگیری اشتغال
داشت در وقت فتح بابر پادشاه هند را ترک آن وادی نموده شیوه
فقر و نامرادی گزید و بشیخ بهلول ارادت آورده بعبادت و ریاضت
قیام نمود و دعوت چند اسمی از اسماء الله از پیر تلقین یافت و
در باغی که اکثر نهالهای آنرا خود نشانده بود عزلت اختیار نموده
در خروج و دخول در خانهای مردم بر روی خویش بسته بود و
میگفتند که می سال پیش است که غذای او از شیر صرفعت و
بحبوبات و اطعمه دیگر کاری ندارد روزی محمد حسین خان بدیدن او
رفت و فقیر نیز همراه بودم گریه بلزدیک شیخ آمده فریادی هزین
میکرد گفت این گریه فریاد دارد که هم اوقات خود و هم صاحب

منزل بغارت بردید که بمالا یعنی صرف کردید و در حضور دل
تفرقه انداختید •

شیخ نظام نرنولی

نرنول از بلاد مشهور هندوستان است اگرچه مرید شیخ
خانومت از سلمه چشتیه که در قلعه گوالیار توطان داشته اما
اظهار کثرت استغاضه و تربیت و خلافت از برادر بزرگ خویش
شیخ اسمعیل نام میکرد او صوفی صاحب ذوق و غالب شوق و مظهر
بسط و بر احوال اهل عزلت و اصحاب خانقاه بغایت مطلع و
صاحب تصرف بود فقیر از ثقه و از مریدان شیخ شنیده ام که اکثر
درویشان خانقاه در شبهای خسوف بخوردن روغن مالکنگنی (که
دوائی است در هند مشهور و در تعریف و توصیف آن رسایل نوشته
اند و چیزی از خواص آن مشاهده جامع اوراق نیز گشته) امر
میفرمود و بدائیر آن بر ایشان احوال آخرت مکشوف میشد و بر
سایر امور غریبه نقل میکرد و الله اعلم و قریب بیچهل سال بر مصنف
ارشاد استقرار داشت و از ابتدای ایام جوانی تا آخر عمر کم سال
بود که پیاده بزیارت حضرت قطب عالم خواجه قطب الدین بختیار
لوشی قدس الله مره در دهلی بجدبه و مرعت و شورش تمام
نمی رسید و در آخر حال بجهت کبر من و بعضی موانع دیگر ایام
عرض حضرت خواجه را در نرنول میگذرانید و در ترک تعظیم اقتدا
به پیر خود میکرد و درین بی تکلفی و بی تعینی فقر و اغنیا
نسبت باز برابر بودند و همچنین در مرید گرفتن - و فقیر ایشانرا در

از دهام عام دید و شرف مکالمه و محاوره در فیاض و فائز
در سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت است و آه نظام تاریخ یافتند .

شیخ الهدیه خیرآبادی

از علمای متبحر بود در ابتدای احوال حالها بدرس و افاده
گذرانید و ارادت و خط ارشاد از شیخ صفی خلیفه شیخ معید داشت و
در اریل عهد آنقدر مشغولی بعلوم ظاهری نموده که بسیار دانشمندان
صاحب کمال از و ارث مانده اند آخر الامر بالکل رجوع بطریقه صوفیه
نمود ملسله فقر را بروش توکل و تجرید و نثار و ایثار برپا میداشت
ذوق سماع و حالت وجد غالب در حکم درود و وظیفه او شده بود و
ترک زمی یافت و قدم از ابواب مخلوق بتخصیص اهل دنیا و همت
و جاه کوتاه گردانیده باین تقرب هرگز استدعای فیاضت کسی هم
قبول نکردی و همه اولاد و احفاد و توابع او در تحمل فقر و فاقه
سعادت توفیق عادت او دریافته بودند از آن جمله خلف صدقش
شیخ ابوالفتح^(۲) که صاحب مجاهد و از فحول علمای وقت است و در اطوار
ظاهری و باطنی تبعیت پدر بزرگوار خود بر وجه اتم و اکمل میکند
و در اکثر علوم تصانیف معتبر بسیار دارد و هرگز سائلی از پیش
شیخ محروم نگذشته روزی محمد حسین خان از شیخ پرسید که
که سالار مصعود که عوام هند او را می پرستند چه طور کسی بود
فرمود افغانی بود که شهید شده است او در آخر حال بحسب طلب

در فتح پور آمده خلیفه زمان را دید و چون شنیدند که او زمانی که کس بطلب او رفت از خانقاه پیاده در بیرون سیر میکرد و از همانجا مقید بهیچ چیز نشده قدم در راه نهاده تا خادمان امباب مفر و صحفه را از عقب رسانیدند ازینمعنی بسیار خوش حال شدند و زمانیکه چیزی ازو پرسیدند باشارت گفت که من بلند میشوم پارۀ زر دادند و فرمان ملک معاش نیز حکم فرمودند و در سعادت رخصت نمودند وفات شیخ در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه بود رحمة الله علیه *

شیخ داود جهنی و آل قدس الله روحه

جهنی قصبه ایست از توابع لاهور آبای کرامش اولاً از ولایت عرب در سیت پور از نواحی ملتان رسیده اند و تولد حضرت او در آنجا شده و والد ماجد او قبل از ولادتش و والده اش بعد از آن باندک زمانی بعالم بقا خرامیده او چون در یتیم مانده در حجر تربیت برادر بزرگ خویش میان رحمت الله پرورش یافته و چون تکلیف سبق قرائت قرآن میکردند گاه گاهی قطره اشک بر صحفه رخسار مبارک او می ریخت و میفرمود که مرا درین وادی مرنجانید و بخدای تعالی وا گذارید از آن زمان دانستند که او را احتیاج بهیچ محصلی نیست *

• بیت •
بتعلیم آداب او را چه حاجت • که او خود ز آغاز آمد مودب
میگویند که یکی از شاهزادگان کونین امام حسن یا امام حسین
رضی الله عنهما لاعلی التبعین آیتی چند از فاتحه در خواب

بآنحضرت آموخته اند و گاه گاهی که برسم تشجید خاطر بتماشا بازی
 خردمالان میرفت وانه و هیران مانده در ایشان نگاه از دور
 میکرد و میگفت که روی ها ایشان را خراشیده و بدنهای خون آلود
 و پوست کتده می بینم و بعضی چنان بنظر در می آیند که گویا
 مر ندارند و چون بصروف زمین و صنوف سخن از آنجا بقصبه متگرو
 و از آنجا بلاهور آمده اند پیش مولانا اسمعیل آنچه که در ملازمت
 حضرت مخدومی مولوی عارف جامی قدس الله سره تلمذ نموده
 بود سبق بنیاد کرده در هنگام صفر سن شرح اصفهانی را بطوری
 باستحفاق میخواندند که در چونت قریحه و صفای ذهن ایشان طایفه
 خوب از مردم ولایت که شرکت در آن کتاب داشتند حیران میماندند
 و آخوند میگفت که یاران چنانچه ما در زمان خود بدیدار حضرت
 مخدومی در هری احتیشار می نمودیم و مباحثات میکردیم همچنان
 این جوان هم عنقریب است که بمرتبه میرسد که خلابی نظاره
 او را به تیمن و تبرک خواهند کرد و از فواید انقاس شریفه او
 استفاده و استفاد خواهند کرد عاقبت همان طور مظهر مصدر
 ظوی لمن رآنی او رآی من رآی الی آخره - گردید • فرد •
 نگار من که بمکتب نرفت و خط نوشت • بعمزه مسئله آموز صد مدرس شد
 و بمرتبه علامی رسیده بدشربه بشارت شریفه - *يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ*
خَلِيفَةً - شد و همدران اثنا که هر ریاضات شاقه صعب مشغولی داشت
 جنبه از جذبات الهی که - (†) یوازی عمل النقلین - است

دریافته روحانیت حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه در همه احوال بطریق او بسته آمد و معاون و مراقب بوده او را پیوسته در نظر میداشت و احوال خود را عینا اجوبه می شنید تا آنکه برورش محبوبان مجذوب و مجذوبان محبوب او را گشان گشان بهارگاه ولایت و هدایت و تکمیل و مخدع قرب و حجله کبریا و نشیمن قدس رب جلیل بردند و در ایام جذبه هر و پا برهنه در صحرائی نواحی دیبالپور که مسکن سباع و وحوش و طيور بود بجائیکه حالا بهیرگده موصوفت میگشت • ع •

ما عاشق هرگشته صحرائی دمشقیم

و گاه گاهی که بطواف مزار متبرک حضرت مخدوم عالم گنجشکر قدس الله سره میرفت آنجا اشارتها می یافت و بشارتها می شنید و مکالماتی و صحاوراتی میرفت که تفصیل آن را این عجاله بر نمی تابد و در کتاب نغمات داودی (که زبدة الاولیا و نتیجه الامفیا شیخ ابو المعالی ولد شیخ رحمت الله مذکور که یک تاریخ ولادت با معادتش - از - گدای شیخ داود - و دیگری - از - ابو المعالی حق پرست - مفهوم میشود حالا جا نشین حضرت میان شیخ داود قدس الله روحه امت) بتفصیل مخطور است و چون مدت پیدست مال کم و پیش در جذبه و سیر صحاری و براری گذشت ملهم برجموع بجاذب حیر و ملوک و ارشاد خلیق میشد و چون پیری و مرشدی ظاهری نداشت در حمل بار امانت توقف مینمود تا آنکه از روحانیت حضرت غوث اعظم ملقن و مامور بان معنی شد که بجهت نگاهداشت حلقه دست انابت بمخدوم شیخ

حامد قادری قدس الله مره که فرزند شیخ عبد القادر ثانی و پدر
 شیخ عبد القادر که بتاریخ تحریر در آنچه قایم مقام والد ماجد
 است (بدهد و مخدوم مرحوم رحمه الله چون پیش ازان بارها
 اعتماد نموده و در هر مهی مشکل توجه باین مرید مراد
 آرد و التماس فاتحه میکرد در نوشتن شجره طیبه و دادن رخصت
 تکمیل تعطیل می فرمود تا آنکه روزی خود بقصبه ستگره که چند
 گاهی مخدوم رحمه الله رحل اقامت درانجا انداخته بود رفته بحکم
 غلبه جنبه فرمود که اینک غوث اعظم رضی الله عنه حاضر و اشارت
 میفرماید که سجاده و عصا و شجره خلافت و امپ و صحفه و سایر
 لوازم مشیخت و مقتدائی بمن حواله فرمایند چون مخدوم قدس
 الله مره بران واقعه ملهم شد و علم بعین الیقین پیوست همه
 ودایع الهی را بمطلوب طالب نمای خویش سپرد و از سیر
 عروجی بعبر رجوعی باز آمده در معموره جدید شیرگده نزدیک
 بجہنی بساط اقامت گزیده و در وسط جای ملتان و پتن میان
 دو ماسله علیگ سهروردیه و چشتیه و ماسله قادریه علیهم من الله
 التحیة را رواج داد و کار بقوت ربانی و نسبت حقانی (†) از پیش
 چنان برد که غلغلہ آن تا وقت نفع صور فرو نشیند و زمانیکه ملا
 عبد الله سلطان پوری مشهور بمخدوم الملک کمرجد و اجتهاد در
 امتیصال اهل الله بعت باعد قتل چندی از ایشان گردید از
 گوالیار فرمان طلب اعلیم شاه افغان مور باحضار حضرت میان نیز

فرستاد تا جریده با یک در خادم روان شده اند و در بیرون گوالیاز
مخدوم را بتعظیم و احترام تمام ملاقات نموده در جایی فرود آمده
و نشسته صحبت خوب برآمده و ساعتیان مفصل مخالف بمجرد
دیدن این صحبت بهر گوشه فرار نموده اند چنانچه بعد از تفحص
هم پیدا نشدند و مخدوم الملک گفته که ازین روی دروغ نیاید
بعد از حرف و حکایت پرمیده اند که تقریب طلب فقرا منقطع
چه بود مخدوم الملک گفته که مریدان شما را شنیدم که در وقت
ذکر گفتن یاد او را یاد او میگویند جواب داده اند که مگر اشتباه
در استماع رفته باشد و الا این جماعه ظاهرا یا ودود یا ودود میگفته
باشند باین تقریب یک روز با مخدوم الملک یاد یک شب (+) بوده
کلمه چند از مواعظ و نصایح بلند و معارف و حقایق ارجمند
فرموده اند او متأثر شده از همانجا ایشان را باعزاز باز گردانیده
گاهی که در مجلس شریف ایشان ذکر و زرع و تقوی میان
حسام الدین طلبنده رحمه الله (که شمه از جلایل اوصاف او در
نجات الرشید مذکور شده) میفرمودند حیف که میان از شوق
و صحبت ذاتی حق تعالی بازمانده عقید باخلاق گشت * ع *

حفظت شیئا و غایت مذک اشياء

* ع *

آخر بنگر که از که میمانی باز

و شان حضرت شیخ در بذل و ایثار چندان بود که در هر چند گاه

(+) همچنین است در هر سه نسخه

خواه در سالی یکبار خواه در بار هر نقد و جنس که از فتوحات جمع میشد همه را بتاراج می دادند و خود و زوجه مطهره در حجره که مسکن بود غیر از کوزه سفالین باخود و بوریای کهنه نگاه نمیداشتند و چون خزانه را پر می دیدند بار دیگر نیز همچنان یغما میدفرمودند و با وجود این در ایام میلاد و عرس حضرت غوث اعظم رضی الله عنه صرف ما بحتاج الیه زوار از طبقات عوام و خواص الناس که قریب بصد هزار کس کم و بیش جمع میشدند همه از لنگر خانقاه بود و هنوز آن تصرف بحمد الله بحال خود است بلکه بمراتب ازان زیاده - بعضی ازان کلمات میمنت همات که بر زبان الهام بیان و حقایق ترجمان میگذشت اینست که بسم الله الدلیل الیهادی فی ظلمات البحار و البوادی - اثر این کلمه قدسیه در سخاوت و مهالك دیده بکرات تجربه شده و دیگری شعر

سبحان من في ذاته افكارنا تنحير

سبحان من في دركه ابصارنا تطير (†)

و امثال این ادعیه و تعبیحات و اذکار و فقرات بسیار است و سجع مهر آنحضرت که خود یافته اند این بود

• شعر •
صحی داؤد عن اسم و رسم • فان الفقر يمحو كل وع

چون جامع این اوراق در عهد بیرام خان که بهترین عهدها بود و هند حکم عروسی داشت در اگرة طالب علمی میکرد و صیت عظمت و جلالت ایشان از بعضی درویشان شنیده بود ازان عهد باز نظم

صحبت و اعتقاد در زمین استعداد می کاشت و غایبانه باین
 هوس گرفتاری داشت

• ع •

آری آری گوش پیش از چشم عاشق می شود
 و در همان ایام چند مرتبه قصد ملازمت آنحضرت نموده و تحریریه
 بطواف آن آستان ملائک مطاف بخته بجانب شیرگده روان شد و گاهی
 والد مرحومی مغفوری مانع آمده از میان راه باز گردانیده آورد و
 گاهی مواع دیگر روی میداد که باعث یاس ازان دولت میگردد
 و مدت دوازده سال باین انتظار گذشت تا یکی از خادمان آن
 درگاه شیخ کالو نام مسجد روی که وسیله سابقه معرفت غایبانه
 همون بود هما آسا از غیب سایه برسواک بداورن انداخته روزی
 بفقیر میگفت که حیف نیست که حضرت میان درعالم باشد و تو
 محروم مانی و یکمرتبه هم نه بینی ازین نفس گیر آتش درجان
 هیران من افتاد و حق تعالی در همان ایام سببی انگیزخت که محمد
 حسین خان که صرا رابطه صحبت ملازمت با او بود بتعاقب ابراهیم حسین
 میرزا از کانت و کوله بجانب پنجاب رفت و فقیر را اشتباب ادراک آن
 سعادت مهیا گردید تا بطوریکه سابقه تحریر بیات از لاهور بشیرگده
 رسیده چیزی در جمال آنحضرت مشاهده نمود که کدام صاحب حسن
 را بآن نسبت توان داد و در زمان تبسم و تکلم نوری از ثنایای
 مبارک ایشان می تافت که ظلمت آباد دل ازان منور گشت و
 مروه الله عیان گردید الحاصل سه چهار روز بهره از زندگانی
 غازی برداشت و کم روزی بود که صد و پنجاه پنجاه هندو کم
 و بیش باخیل و تبار خویش آمده در ملازمت آنحضرت بشرف

احلام نمی پیوستند و تلقین نمیگرفتند و در دیوار و شجر و حجر آن
 یلده طیبه را از غلغله تعبیه و ذکر مملو یافت و کلاه مبارک عنایت
 کرده حکم فرمودند که از جانب من در اهل خود نایب باش که
 روش من همین است و معجزی و روپاکی از اهل بیت طهارت
 بمنعلقان و فرزندان فقیر فرستادند و چون عرض کردم که پدراهنی
 اگر لطف شود نور علی نور است بعد از تامل فرمودند که آن هم
 بوقت خواهد رسید و بعضی اصرار نهانی و مقاصد و مطالب گفته
 و شنیده در صد تحصیل رخصت بودم درین میان آنحضرت بجهت
 ضعف قوی صحفه سوار از مسجد قصد منزل کردند و پایه صحفه
 عالی را برداش گرفته چند قدم راه رفتم در آنحالت گریه بر من
 زور آورد توقف نموده فرمودند که مرا بنشانید نشسته چندان
 سخن از معرفت و صحبت خدای تعالی مذکور ساختند که مرا قلق
 برقلق افزود روزی در وقت وداع بوسیله میان عبد الوهاب که از
 خَلَص اصحاب طوبی لَهُمْ وَ حَسُنَ مَاآب - بود عرض کردم که خبر در
 مشایخ هند چنین است که وقت خروج سیدی نزدیک امت و
 اکثری ازان جماعه اتفاق بر یکی از سادات آن دیار که قبل ازین
 بچند گاه آبا واجداد او بصریه سلطنت دهلی و بداون متمکن بودند
 نموده در تهیه اسباب جهاد و استعداد اسلحه اند و میگویند که
 ساموریم بدین امر از جانب حضرت غوث اعظم رضی الله عنه و
 بعضی از امرای مرحدی را نیز بخود متفق ساخته و بعضی
 در مقامات و واقعات بشارتها یافته میخواهند که آن داعیه را از قوه
 بفعل آورند پرهیدند که آن سید بر چه وضع و چه حالتست گفتم

فقیری منزوی و متشرعی منقطعی متوکللی مرتاضی است که اکثر اوقات روزانه در مقابر میباشد و شبانه در حجره که دارد عبادت و طاعت صرف میکند اما قبيله دار است و در فنون سپاهگری بیقرینه و بیعدیل و صاحب اخلاق حمیده و اطوار شایسته است فرمودند آنجماعه نا درویشند که این افترا بر حضرت غوث رضی الله عنه می بندند و راه آن بیچاره میزنند و آن بشارات و اشارات همه از تسویبات شیطانی است حضرت غوث رضی الله عنه باین چنین امور چون راضی باشد چه امر او همه اینست که خلق محبت دنیا را از دل زایل ساخته بصدق و اخلاص روی در محبت خدای تعالی آورند و پیرامون آرزوها و هواها نگردند نه آنکه کسی طریقه عبادت و ریاضت و مجاهده را گذاشته باز در دام دنیا که دشمن خداست بیفتند از جانب من بآن سید بگوئید که خدای تعالی ترا توفیق امتقامت در آن دای که داری کرامت فرماید اگر شائبه از دوستی لذات فانی در دل تو باقی مانده باشد میباید که سعی در ازاله آن نمائی نه آنکه به تزویر و تلبیس آن جمع پریشان نادان مغرور شوی و از راه افتی اگر طالب دنیا بیادشاهی (که نهایت مطلب دنیا دارانست) برسد و طالب آخرت هم بنعم مقیم جاودانی از حور قصور و لذات اخروی پیوندد و طالب خدا بحضرت محرومی و نوسیدی از مطلب خویش بمیرد هنوز آن حرمان وی هزار بار بهتر و خوشتر از تمتع و کامرانی این دو فریق دوزن همت است

و باین تقریب چندان جواهر فوائده نثار کردند که درهای اشک از دیدهای حاضران برداشتن ریختن گرفت و آن مطلب فراموش گشته حالتی دیگر پیش آمد که شرح آن نتوان داد بآن درد و سوز وداع کرده فریادها زدم

• فرد •

دل بامید صدائی که مگر در تو رسد

نالها کرد درین کوه که فرهاد نکرد

و چون بتقریب فترات میرزایان الغبیدی چه در وقت رفتن فقیر و چه وقت باز گشتن راههای مابین لاهور و شیرگده مسدود بود من تنها بودم خادمی را بدرقه دادند تا مرا در لاهور بخدمت شیخ ابوالحاق مهزنگ که از عاظم خلفای آن حضرت بود برساند و ایشان به همراهی قافله بلشکر حسین خان که از طلبنده بلاهور آمده و از آنجا داعیه کانت و کوله داشت برسانند چون بلاهور رسیدم بمصحوب مردم حسین خان بجانب هندوستان روان شدم روزی در منزل مهان پور در باغی نشسته از داغ جدائی آنحضرت کباب بودم که مسافری پیراهنی قادری (†) بدست گرفته نزد من آورد که این را بگیر که از دست پیری بزرگی بمن رسیده و پاره خرج راه بمن بدهید بعد از آنکه حقیقت حال پرسیده شد گفت زمانیکه میرزا ابراهیم حسین را آن چنان واقعه پیش آمد با جماعه از مپاهیان او حادثه زده و تاراج یافته عور و عربان در شیرگده بملازمت حضرت پیر دستگیر رسیدیم و بهر

کدام ما چیزی بخشیدند چون نوبت بمن رسید این پیراهن را از بدن مبارک فرود آورده مرحمت فرمودند و من پوشیدن آنرا گستاخی دانسته برای تحفه بردن بجائی بامانت نگاهداشته بودم حال بشما میگذرانم آن هدیه غیبی و گنج باد آورد را به تیسمن و تبرک ازو گرفتم

* قطعه *

فکبت پیراهنت آمد به من * لذت جان یافتم زان رایحه
خوانده بودم فاتحه وصل ترا * شد قبول الحمد لله فاتحه
و آن سخن را که فرموده بودند یاد آورده از خوارق دانستم و حالا آن پیراهن یوسف را برابر جان نگاه میدارم و الحمد لله علی ذلک

* شعر *

ولما الفت الشوق نحو جنابه
من المهدار جوان یكون الي اللحد

* شعر *

شوق تو در ضمیرم و مهر تو در دلم
با شیر اندرون شد و با جان بیرون شوم

مجموع احوال آن حضرت اینکه قطب زمان و صاحب کشف و کرامات و خوارق ظاهر و حجج باهرا بود و ریاضات شاقه کشیده و مجاهدات صعب نموده کعب علوم ظاهری در بدایت کرده و افاده نیز فرموده متوکل و گوشه نشین بوده و هرگز بخانه اهل دنیا نرفته مگر یکبار بحسب طلب از شیرگده بگوالیار نزد اسلم شاه - و هرچند خلیفه الزمان وقت توجه بجانب پتن مهباز خان را بطلب عین فرستادند تا ملاقات دهند عذر فرمود که دعای ما غائبانه پس است

و از صحبت دنیا داران بغایت مجتنب بوده و الغفر فخری را شعار خود ساخته ایم ایثار کردی و طالبان را ارشاد فرمودی و هر کس را که بخت مساعدت نموده بخدمت شیخ رحمانی از انفاص نفیمة آن برکت زمان و قبله جهانیان فیضی بار رحیمی در حلقه نهصد و هشتاد و دو (۹۸۲) خیمه در مرآه جلال و بارگاه وصال ایزد متعال عز شانه زد و یا شیخ داد ولی تاریخ یافتند رحمه الله و امة و حشرنا معه في الجامعة الجامعة •

(۲) شیخ ابن امروده

مالک مجذوب بود و دقیقه از دقائق شریعت مطهره با وجود آن حالت ازو فوت نشدی و خوارق بسیار ازو نقل میکنند پی تکلف زبختی و مرید گرفتگی زمانیکه فقیر از ملازمت حضرت میان شیخ دارد قدس الله سره العزیز از پنجاب باز گشته براه امروده متوجه بداون بود در ملازمت مید مشار الیه رفت آیتنی از کلام مجید خواننده و خطاب لعلی التعین کرده و گاه گاهی بجانب من التفات نموده اشارات در باب فضیلت جزا و اجر صابران میفرمود و کریمه و الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ - آیه بر زبان راند بعد ازان ظاهر شد که آن تلمیحی بود بوقوع مصیبتی که مرا روی داد مجمل اینک صبیته داشتم که دل مرا بآن خیلی تعلق بود و درین سفر بودم او در بداون از عالم پرنوریب درگذشته بود غالباً آن مقدمات تسلی بخش

بجبهه خاطر من بوده باشد و الله اعلم - وفاتش در سنه نهصد و هشتاد و هفت (۹۸۷) زوی نمود *

خواجه عبد الشہید

خلف رشید خواجگا خواجه است که خلف صدق حضرت خواجه احرار امت قدس الله ارواحهم وقتی که خواجه عبد الشہید متولد شده او را بخداست خواجه احرار برده اند حضرت خواجه احرار او را در کنار گرفته فرموده اند که مرد آگاه خواهد شد خداست خواجه صاحب کمال ظاہری و باطنی بود ریاضات شاقه کشیده و مجاہدات بسیار کرده مجموعه کمالات انسانی بود و خلائق از انعام نفیسه آن قدره ارباب صلاحیت کسب فیض نموده ہدایت می یافتند در طریقہ سلوک قدم بر قدم حضرت خواجه احرار قدس الله سرہ داشت از سمرقند بہند آمده ہرگزہ حال درینجا بود و در سنه نهصد و ہشتاد و دو (۹۸۲) میفرمود کہ وقت رحلت ما نزدیک رسیده و ماموریم بآنکہ مشتی استخوان خود را در سمرقند بگور خانہ آبای خود رسانیم و متوجہ سمرقند شد و چون بکابل رسیده در همان ایام میرزا شاہ رخ اہل کابل را اسیر کرد متوجہ بدخشان بود بوسیله شفاعت خواجه قریب دہ ہزار آدمی از قید ارباب ظلم و طغیان نجات یافتند و چون بسمرقند تشریف برده اند بعد از دو سہ روز جهان فانی را پدرود کرده در جوار آبای بزرگوار خویش مدفون شد رتبہ خواجه ازان عالی تر است کہ خوارق و کرامات ازان خلاصہ کمالات ذکر کرده

اثبات آن نمایند محرر این سطور جمال حضرت خواجه را زمانیکه اردوی معلی از پدنه باز گشته در حدود بهونگانون و پتیالی رحیده بوداع خلیفة الزمانی آمده بودند از دور دیده اما سعادت ملازمت و دولت مجاورت نیافته - سلام الله علیه و علی آبائه الکرام *

شیخ ادهن جونپوری علیه الرحمة والرضوان

سرید والد بزرگوار خود شیخ بهاء الدین است از سلسله چشتیه که در زمان خویش مقتدای مشایخ روزگار بوده عمر طبیعی دریافته بلکه از آن هم گذرانیده چنانچه پسرانش در سن هفتاد و هشتاد سالگی بخدمت او قیام داشتند و زبیرها برین قیاس و خلاصه حیاتش را بتمام و کمال صرف عبادت و تحصیل معرفت الله گردانیده اگرچه علوم ظاهری بصیارت تحصیل کرده بود اما هرگز درس نگفتی و ذوق سماع و حالت بی نهایت داشت و باوجود ضعف بدنی و بیقوتی ترکیب عنصری و سستی جمیع اعضا که در وقت تجدید وضو قیام صلوة و بعضی از حرکات ضروری دیگر بی امداد خادمان از محل آرام برخاستن دشوار بودی هرگاه آواز سرودی شنیدی بسماع برخاستی و چنان بی طاقتی و تردد و حرکت کردی که چند کس از حفظ او عاجز آمدندی و در وقت ادای صلوة فرض نیز همین نسبت داشت که سخن و نوافل را نشسته ادا میکرد و بعد از آنکه او را بر میداشتند و تحریمه می بخت فرض را ایستاده میگذازد چنانچه هیچ احتیاج بمدد و امداد نداشت و مشهور چنین است که خوارق عادات که بطریق اکل و شرب لازم حال از بود بی تکلفانه